

**نویسنده:** ریچارد دی. اولف (Richard D. Wolff).  
**منبع و تاریخ نشر:** کونترپانچ «2024-08-06».  
**برگردان:** پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

---

## واقعیت غیر دموکراتیک سرمایه داری

### The Undemocratic Reality of Capitalism



Photo by [Markus Spiske](#)

طرفداران سرمایه داری دوست دارند بگویند که آنها دموکراتیک اند یا از دموکراسی حمایت میکنند برخی زبان شان راتا آنجاگشاده اند که به معنای واقعی؛ کلمه سرمایه داری را با دموکراسی یکسان می دانند و از این اصطلاحات به جای یکدیگر استفاده می کنند. مهم نیست که چند بار تکرار شود، به سادگی درست نیست و هرگز هم نبوده است. در واقع، این خود بسیار دقیق تر است که باید بگوییم سرمایه داری و دموکراسی متضاد یکدیگرند. برای اینکه بفهمید چرا، شما فقط باید به سرمایه داری به عنوان یک سیستم تولید نگاه کنید که در آن کارکنان با کارفرمایان وارد رابطه می شوند، جایی که چند نفر رئیس هستند، و بیشتر مردم صرفاً کاری را انجام می دهند که به آنها گفته می شود. آن رابطه دموکراتیک نیست. بلکه خودکامه است.

وقتی از آستانه (threshold) عبور می کنید و وارد یک محل کار می شوید (مثلاً یک کارخانه، یک اداره یا یک فروشگاه)، هر دموکراسی ممکن است در خارج وجود

داشته باشد را رها می کنید. وارد محل کاری می شوید که دموکراسی از آن مستثنی است. آیا اکثریت - کارمندان - تصمیماتی می گیرند که بر زندگی آنها تأثیر می گذارد؟ پاسخ یک نه بدون ابهام است. هرکسی که بنگاه را در یک سیستم سرمایه داری اداره می کند (مالک [ها] یا هیئت مدیره) همه تصمیمات کلیدی را می گیرد: چه چیزی شرکت تولید می کند، از چه فناوری استفاده می کند، کجا تولید می شود، و با سود شرکت چه باید کرد. کارمندان از گرفتن این تصمیمات محروم هستند اما باید با عواقبی که عمیقاً آنها را تحت تأثیر قرار می دهد زندگی کنند. کارمندان باید یا تأثیرات تصمیمات کارفرمایان خود را بپذیرند یا شغل خود را ترک کنند تا در جای دیگری کار کنند (به احتمال زیاد به همان روش غیردموکراتیک سازماندهی شده اند).

کارفرما در یک بنگاه سرمایه داری مستبد است، مانند یک پادشاه در یک سلطنت. طی چند قرن گذشته، نظام‌های سلطنتی عمدتاً «سرنگون» شدند و «دموکراسی‌های انتخاباتی» به نمایندگی آن نظام‌های سلطنتی جایگزین شدند. اما پادشاهان ماندند. آنها فقط مکان و عنوان خود را تغییر دادند. آنها از سمت‌های سیاسی در دولت به سمت‌های اقتصادی در داخل شرکت‌های سرمایه داری حرکت کردند. به جای پادشاهان به آنها رئیس یا مالک یا مدیر عامل می گویند. آنها در آنجا نشسته اند، در بالای بنگاه سرمایه داری، با اعمال قدرت‌های پادشاه ماندند، غیرقابل پاسخگویی به کسانی که بر آنها سلطنت می کنند.

دموکراسی برای قرن‌ها از سرمایه داری دور نگه داشته شده است. بسیاری از مؤسسات دیگر در جوامعی که بنگاه‌های سرمایه‌داری در آنها غالب است - سازمان‌های دولتی، دانشگاه‌ها و کالج‌ها، ادیان و مؤسسات خیریه - به همان اندازه خودکامه هستند. روابط داخلی آنها اغلب کپی یا منعکس کننده رابطه کارفرما / کارمند در شرکت‌های سرمایه داری است. این مؤسسات از این طریق سعی می کنند "به شیوه ای تجاری عمل کنند." سازمان ضد دموکراتیک شرکت‌های سرمایه‌داری همچنین به کارمندان می گوید که نظرات آنها واقعاً مورد استقبال یا جستجوی روسایشان قرار نمی گیرد. بنابراین، کارمندان عمدتاً خود را به موقعیت ناتوان خود نسبت به مدیر عامل در محل کارشان رها می کنند. آنها همچنین در روابط خود با رهبران سیاسی، هم‌تایان مدیران عامل در دولت، همین انتظار را دارند. ناتوانی آنها در مشارکت در اداره محل کار خود به شهروندان آموزش می دهد که در رابطه با اداره جوامع مسکونی خود همین را فرض کنند و بپذیرند. کارفرمایان تا حدی به مقامات ارشد سیاسی تبدیل می شوند (و بالعکس) تا حدی به این دلیل که به "مسئول بودن" عادت کرده اند. احزاب سیاسی و بوروکراسی‌های دولتی با مدیریت مستبدانه درحالی که دائماً خود را دموکراتیک توصیف می کنند، بازتابی از شرکت‌های سرمایه داری هستند.

اکثر بزرگسالان حداقل هشت ساعت کار را برای پنج روز یا بیشتر در هفته در محل کار سرمایه داری، تحت قدرت و اقتدار کارفرما تجربه می کنند. واقعیت غیر دموکراتیک محل کار سرمایه داری تأثیرات پیچیده و چندلایه خود را بر همه کسانی که در آنجا همکاری می کنند، پاره وقت و تمام وقت می گذارد. مشکل سرمایه داری با دموکراسی - که این دو

اساساً با یکدیگر تضاد دارند - زندگی بسیاری از مردم را شکل می‌دهد. ایلان ماسک، جف بزوس و خانواده والتون (از نوادگان بنیانگذار و المارت)، همراه با تعداد انگشت شماری از سها مداران عمده، تصمیم می‌گیرند که چگونه صدها میلیارد هزینه کنند. تصمیمات چند صد میلیاردی در توسعه اقتصادی، صنایع و بنگاه‌ها را به برخی مناطق می‌آورد و منجر به افول اقتصادی مناطق دیگر می‌شود. میلیاردها نفر از مردمی که تحت تأثیر این تصمیمات مربوط به هزینه قرار می‌گیرند، از مشارکت در اتخاذ آنها محروم هستند. این افراد بی‌شماری فاقد قدرت اقتصادی و اجتماعی هستند که در اختیار اقلیتی کوچک، غیرانتخاب‌نشده و به شدت ثروتمند است. این برعکس دموکراسی است.

کارفرمایان به عنوان یک طبقه، که اغلب توسط سهامداران عمده و مدیران عاملی که آنها را غنی می‌کنند رهبری می‌شوند، همچنین از ثروت خود برای خرید (ترجیح می‌دهند به «ببخشید» بگویند) احزاب سیاسی، نامزدها و کمپین‌ها استفاده می‌کنند. ثروتمندان همیشه درک کرده‌اند که حق رای همگانی یا حتی گسترده خطر رای اکثریت غیر ثروتمند را برای خنثی کردن نابرابری ثروت جامعه به همراه دارد. بنا براین، ثروتمندان به دنبال کنترل اشکال موجود دموکراسی هستند تا مطمئن شوند که به یک دموکراسی واقعی تبدیل نمی‌شوند، به این معنا که اکثریت کارمند را قادر می‌سازند بر اقلیت کارفرما برتری دهند.

مازاد هنگفتی که توسط کارفرمایان «کسب و کارهای بزرگ» - معمولاً شرکت‌ها - به آنها اجازه می‌دهد تا به مدیران سطح بالای خود پاداش هنگفتی بدهند. این مدیران، از نظر فنی همچنین «کارمندان»، از ثروت و قدرت شرکت برای تأثیرگذاری بر سیاست استفاده می‌کنند. اهداف آنها بازتولید نظام سرمایه‌داری و در نتیجه لطف و پاداشی است که به آنها می‌دهد. سرمایه‌داران و کارمندان اصلی آنها نظام سیاسی را بیش از آن که به آرای مردم وابسته باشد، به پول خود وابسته می‌کنند.

چگونه سرمایه‌داری احزاب سیاسی و نامزدهای اصلی را به کمک‌های مالی کارفرمایان و ثروتمندان وابسته می‌کند؟ سیاستمداران برای پیروزی از طریق تسلط بر رسانه‌ها به عنوان بخشی از کمپین‌های پرهزینه، به مبالغ هنگفتی پول نیاز دارند. آن‌ها با حمایت از سیاست‌هایی که به نفع سرمایه‌داری به عنوان یک کل یا صنایع، مناطق و بنگاه‌های خاص است، کمک کنندگان مشتاق پیدا می‌کنند. گاهی اوقات، کمک کنندگان سیاستمداران را پیدا می‌کنند. کارفرمایان لابی‌گرانی را استخدام می‌کنند - افرادی که تمام وقت و در تمام طول سال کار می‌کنند تا بر نامزدهایی که انتخاب می‌شوند تأثیر بگذارند. کارفرمایان برای تولید و انتشار گزارش‌ها در مورد هر موضوع اجتماعی فعلی، «اتاق‌های فکر» را تأمین مالی می‌کنند. هدف از این گزارش‌ها ایجاد حمایت عمومی برای آنچه سرمایه‌گذاران می‌خواهند است. از این راه و روش‌های دیگر، کارفرمایان و کسانی که آنها را غنی می‌کنند، نظام سیاسی را شکل می‌دهند تا برای آنها کار کند.

اکثر کارمندان ثروت یا قدرت قابل مقایسه‌ای ندارند. اعمال قدرت سیاسی واقعی مستلزم سازماندهی عظیم برای فعال کردن، ترکیب و بسیج کارکنان است تا تعداد آنها به

قدرت واقعی اضافه شود. که به ندرت و با سختی زیاد اتفاق می افتد. علاوه بر این، در ایالات متحده، نظام سیاسی در طول دهه‌ها به گونه‌ای شکل گرفته است که تنها دو حزب اصلی باقی بماند. هر دوی آنها با صدای بلند و با افتخار سرمایه داری را تا بیید و حمایت می کنند. آنها با هم همکاری می کنند تا برای هر حزب ثالثی برای به دست آوردن جایگاه و ظهور هر حزب سیاسی ضد سرمایه داری بسیار مشکل شود. ایالات متحده بی وقفه تعهد خود را به حد اکثر آزادی انتخاب برای شهروندان خود تکرار می کند، اما احزاب سیاسی را از این تعهد مستثنی می کند.

دموکراسی در مورد "یک نفر، یک رای" است - این تصور که همه ما در تصمیماتی که بر ما تأثیر می گذارد، حق اظهار نظر برابر داریم. این چیزی نیست که الان داریم. سالی یک یا دو بار وارد اتاق رای گیری و انتخاب یک نامزد، سطح تأثیرگذاری بسیار متفاوتی نسبت به خانواده راکفلر یا جورج سوروس دارد. وقتی می خواهند روی مردم تأثیر بگذارند، از پولشان استفاده می کنند. این دموکراسی نیست.

در سرمایه داری، دموکراسی غیر قابل قبول است، زیرا با رای اکثریت، ثروت توزیع نابرابر اقلیت را تهدید می کند. با یا بدون نهادهای رسمی دموکراسی (مانند انتخابات با حق رای همگانی)، سرمایه داری دموکراسی واقعی را تضعیف می کند زیرا کارفرمایان تولید، ارزش اضافی و توزیع آن ارزش اضافی را کنترل می کنند. برای رهبران سرمایه داری، دموکراسی آن چیزی است که می گویند، نه آنچه انجام می دهند.

## سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

ریچارد وولف نویسنده کتاب سرمایه داری به طرفداران ضربه می زند و بحران سرمایه داری عمیق می شود. او بنیانگذار دموکراسی در محل کار است

----- **با تقدیم احترامات «2024-08-06»**